

هویت قومی در ایران

ریچارد ان. فرای^۱

ترجمه از انگلیسی: مهدی سجادی^۲

۱- ملاحظات کلی

در آغاز از انگاره‌ای ساده و کلی هویت‌شناسی در رابطه با همه افراد از زمان‌های قدیم تاکنون پیروی می‌کنیم. ابتدایی‌ترین و اساسی‌ترین تعریف از بچگی، تعریف از طریق خانواده است. در دوران‌های پیش از تاریخ این هویت به زودی به خانواده گسترده^۳ یا طایفه^۴ گسترش یافت. سرانجام طایفه، همراه با دیگر طوایف، بخشی از واحد بزرگتری - قبیله - شد. قرن‌ها، اگر نگوییم هزاره‌ها، قبیله نماد اصلی هویت باقی ماند.

به دنبال ساکن شدن قبیله در سرزمینی خاص، اسم خود را به آن سرزمین می‌داد یا اسم آن سرزمین را می‌گرفت. حالت دوم معمولاً هنگامی اتفاق می‌افتاد که آن قبیله به سرزمینی می‌رفت که دارای نامی بود که ساکنان پیشین‌اش به آن داده بودند. مهاجمان ساکنان اولیه را همگون می‌کردند، می‌کشتند یا می‌راندند یا خود مهاجمان با آنها همگون می‌شدند. به نظر می‌رسد این وضعیت مربوط به دوره نوسنگی^۵ باشد هنگامی که کشاورزی در میان قبایل مختلف و در زمان‌های متفاوت گسترش یافت. سپس هر گروه یک منطقه را اشغال می‌کرد یا در آن ساکن می‌شد. بعد از آن هویت افراد بر اساس اسم قبیله‌ای آنها و/یا مکانی که در آن ساکن شده بودند، تعیین می‌شد. نام‌های قبیله‌ای اغلب نگه داشته می‌شد یا گاهگاهی به نام رهبری سرشناس تغییر می‌یافت. این حتی در دوره تاریخی دیده می‌شود. برای نمونه، فدراسیونی از قبایل ترک در استپ‌های روسیه جنوبی و قزاقستان فعلی، مدت زمانی پس از هجوم مغول‌ها، اسم رئیس خود را، از یک خان، گرفتند

¹ Richard N. Frye

^۲ . دکترای زبان‌شناسی از دانشگاه تهران.

³ extended family

⁴ clan

⁵ Neolithic

و به عنوان ازبک شناخته شدند. این نام که پس از آن برای همه کسانی که در آن سرزمین زندگی می‌کردند به کار می‌رفت، توسط مهاجمان گرفته شد.

نکته کلیدی در مرحله بعدی شکل‌گیری هویت، تشکیل ساختار دولت بود چه با کنفدراسیون مانند چادرنشینان آسیای مرکزی و چه با کشورگشایی‌ها و گسترش قلمرو توسط جمعیت یکجانشین. این جریان دوم به ایجاد دولت‌های ماندگار و شناسایی افراد از طریق قبیله (یا طایفه) یا مکانی منجر شد که به آن عبارت "فرمانگزاران فلان شاه" اضافه می‌شد. این مرحله سوم در شکل‌گیری انگاره هویت، همان مرحله پادشاهی‌های باستانی خاور نزدیک هلال بارور^۱ و مصر و نیز دولت‌های متعدد چین باستان بود. شخصیت رهبری بزرگ معمولاً فرایند تشکیل دولت را شروع می‌کرد که پس از وی توسط جانشینانش تداوم می‌یافت. در رابطه با تشکیل دولت ازبک، مؤسس واقعی دولتشان در واحه‌های آسیای مرکزی در ابتدای قرن شانزدهم، شیبانی خان بود. در جستجوی ریشه‌های باستانی و نیا و جدی سرشناس، اسم ازبک با دولتی که توسط شیبانی ایجاد شد، گسترش یافت و شناخته شد.

این فرایند در سرزمین‌های مختلف متفاوت بود و گاهی جای‌نام‌ها^۲ نماینده دولت بودند به ویژه هنگامی که آن دولت گسترش می‌یافت و به امپراتوری تبدیل می‌شد. با این حال، این گام آخر بیشتر ساخته دست بیگانگان یا حتی عالمان و دانشمندان مدرن بود. برای نمونه، مردم امپراتوری آسور^۳ خود را فرمانگزار و رعیت آسور نمی‌خواندند بلکه فرمانگزار پادشاه حاکم، سنکریب^۴، اسارهادون^۵ و مانند اینها می‌دانستند. در شرق نزدیک، این هویت مردم تا دوران امپراتوری هخامنشی^۶ کاملاً ادامه یافت. در آن زمان تغییرات شروع شد و در زمان جانشینان یونانی‌مآب^۸ الکساندر به اوج خود رسید. با این وجود، برخی سنت‌ها حتی بعد از تغییری بنیادی در حکومت ادامه یافت. برای نمونه، در ایران تاریخ‌گذاری رویدادها بر طبق سال‌های سلطنت پادشاهان، تا ورود اسلام تداوم یافت.

^۱ Fertile Crescent

^۲ toponym

^۳ Assyrian

^۴ Sennacherib

^۵ Essarhadon

^۶ عامل اصلی تغییر در آسیای غربی باستان آخرین امپراتوری آسوری بود زیرا زمینه بیشترین پیشرفت‌ها در امپراتوری هخامنشی ریشه در امپراتوری قبلی داشت. تغییرات در مهم‌ترین عامل هویت در شرق نزدیک و نیز ایران را می‌توان به شکل زیر خلاصه کرد: تا قرن هشتم پیش از دوران مسیحیت - هویت قبیله‌ای، تا قرن سوم پس از دوران مسیحیت - هویت دینی و پس از قرن شانزدهم - هویت "ملی" که دولت، دین و زبان را در بر می‌گرفت. با این حال، برای بیشتر روستائینان در طول این دوران‌ها، هویت محدود به مرزهای روستایشان بود.

^۷ Achaemenid

^۸ Hellenistic

ممکن است استدلال شود که این توصیف دو عامل را نادیده می‌گیرد: دین و زبان. من می‌گویم که این دو، هر چند همواره وجود داشتند اما تا بعدها از جایگاه مهمی در تعیین هویت برخوردار نبودند. ایزدان‌پرستی^۱ قبل از هزاره اول پیش از میلاد آیین عمومی بود اما تا زمان هخامنشیان، در اواسط این هزاره، تک‌ایزدی^۲ یا یکتا‌پرستی^۳ معمول و رایج شده بود. این بدان معنی است که وقتی کورش وارد بابل شد و "مردوک"^۴ را دستگیر کرد، مطابق با اعتقادات آن مکان و زمان به ایزد محلی ادای احترام کرد. اگرچه ایزد یا ایزدان یک قوم یا ملت ممکن بود ایزد یا ایزدان قوم یا ملت دیگری را شکست دهد هنگامی که پادشاهی بر پادشاهی دیگر پیروز می‌شد اما این ایزدان باز هم خاص و ویژه قبایل، مکان‌ها و مناطق خاصی تلقی می‌شدند زیرا "کیش‌گردانی"^۵ به معنی امروزی اعمال نمی‌شد. در نتیجه، همانند داستان کورش، به نظر می‌رسد رواداری^۶ نسبت به دین‌های مردمان دیگر هنجار بوده است. مردم معمولاً خود را مشخصاً پرستندگان مردوک، بل^۷ یا خدایان دیگر به عنوان عاملی تعیین‌کننده در هویتشان نمی‌دانستند. همچنین، آنها تا زمانی که گویش‌های محلی رشد کردند خود را از طریق زبان نمی‌شناساندند اما این باید با گسترش نوشتار و نیز تحمیل زبان‌های "رسمی"، هم‌گفتاری هم‌نوشتاری، از طریق دولت تغییر می‌یافت.

دولت و به طور مشخص امپراتوری باید یک زبان نوشتاری و نیز گفتاری رسمی برای اتحاد قبایل و مردمان مختلف و اداره کردن امورات حکومت ایجاد می‌کرد. در امپراتوری‌های آسوری و هخامنشی اهمیت زبان برجسته شد و زبان عامل تمایز بین مردمان گردید. از نظر یونانی‌های قرن هفتم پیش از دوران مسیحیت، همه مردمان در هلال بارور آسوری بودند اگر چه بنا بر عادت و رسمشان، "آ-آ" آغازین را حذف می‌کردند و آنها را "سوری" می‌نامیدند. مشخص نیست آیا آرامی زبان گفتاری مشترکشان بود یا به دلیل اینکه همه تحت فرمانروایی پادشاه آسور بودند، این عنوان مشترک را داشتند. در هر حال، زبان به عنوان نشانگر هویت هرگز جایگاه دین را که پس از قرن دوم دوران ما به وجود آمد، پیدا نکرد. چرا اینگونه بود؟

دین‌ها با گسترش یکتا‌پرستی یا ظهور و پیدایش ادیان جهانی که به تغییر در وفاداری‌های ملت‌ها در آسیای غربی منجر شد، تغییر کردند که اکنون به شناساندن خود اصولاً به عنوان هواداران یک دین در برابر ادیان دیگر مبادرت می‌کردند. از آن جایی که دینی جهانی مانند مسیحیت، مانویت و حتی یهودیت و در حد کمتری دین زردشتی که ادعای حقیقت جهانی را داشتند، نمی‌توانستند

¹ polytheism

² henotheism

³ monolatry

⁴ Marduk

⁵ conversion

⁶ tolerance

⁷ Bel

رقیب را تحمل کنند و بپذیرند، نارواداری جایگزین رواداری شد. کیش‌گردانی درست بود اگر آن کیش و دین قرار بود جهانی باشد. پیش از گسترش ادیان جهانی، مفاهیمی همچون راست‌کیشی^۱ یا الحاد^۲ به ندرت یافت می‌شدند. اکنون هر کسی عمدتاً بر اساس جامعه دینی خود، نه سرسپردگی‌های قومی یا حتی سیاسی، تعریف می‌شد. در امپراتوری روم، افتخار به شهروند بودن جای خود را به افتخار به مسیحی بودن داد. با این حال، در ایران باورهای کهن و باستانی مدت زمان بیشتری دوام یافت اگرچه چند مفهوم جدید پیدا شد که باید بررسی شوند.

هویت ایرانی

آیا هنگامی که کورش دوم امپراتوری هخامنشی را تشکیل داد، قبایل ایرانی در برابر دیدگاه‌هایشان راجع به بابلی‌ها، یونانی‌ها و دیگران احساس هویت مشترکی داشتند؟ کورش به خانواده گسترده هخامنشی از طایفه پاسارگاد و قبیله یا مردمان ایرانی تعلق داشت. این طایفه اولین طایفه‌ای بود که در ساختار سیاسی جدید اهمیت خود را از دست داد و در کتیبه‌های زمان داریوش، ذکری از آن به میان نیامده است. در این کتیبه‌ها، وی اعلام می‌کند که "هخامنشی، ایرانی و آریایی"^۳ است. اهمیت این اصطلاح آخر [آریایی] چه بود؟

به نظر می‌رسد مفهوم "آریایی" تاریخی خیلی کهن داشته باشد چرا که مردمان ودایی^۴ و اوستایی^۵ هر دو خود را به این نام می‌خواندند. ما ممکن است یک احساس همبستگی خاصی در میان قبایل هند و اروپایی که به این نیم‌قاره و فلات حمله کردند تصور کنیم، آنچه که ابن خلدون "عصبیه"^۶ می‌نامید. ظاهراً این همبستگی در ایران هنگامی که مادها برای نخستین بار قبایل ماد را متحد کردند و سپس برتری خود را بر دیگر قبایل ایرانی از جمله فارس‌ها گسترانیدند، به حیات خود تداوم بخشید. این در زمان هخامنشی‌ها و تحت حکومت آنها همچنان ادامه یافت هنگامی که قبایل ایرانی واحدهایی از مردمان، ملت‌ها و سرانجام به لحاظ سیاسی به عنوان فرمانداری‌های امپراتوری تلقی می‌شدند. طبق نسخه عیلامی^۷ کتیبه بیستون، سغدی^۸ها، خوارزمی^۹ها،

^۱ orthodoxy

^۲ heresy

^۳ Aryan

^۴ Vedic

^۵ Avestan

^۶ asabiyya

^۷ Elamite

^۸ Sogdian

^۹ Choresmian

^{۱۰} Bactrian

ها و پارت^۱ها و دیگران آن ایرانیانی بودند که در ایران شرقی و آسیای مرکزی سکنی گزیده بودند و اهورامزدا، "خدای آریایی‌ها"، نه فقط خدای فارس‌ها، را پرستش می‌کردند. خدایان دیگر پرستش می‌شدند اما حاکمان هخامنشی ظاهراً دینی "رسمی" را برای همه ایرانی‌ها مقرر کرده بودند و این گواه و شاهد دیگری برای مفهوم هویت یگانه و واحد در میان ایرانی‌ها بود. به نظر می‌رسد بیگانگانی مانند یونانی‌ها، فارس‌ها، مادها و دیگران را مرتبط به هم تلقی می‌کردند درست همانگونه که درسی^۲ها، ایونیا^۳ها و گروه‌های دیگر همه یونانی تلقی می‌شدند. حتی اگر چه دولت اسپارتی^۴ با دولت آتنی خیلی متفاوت بود، مردمان هر دو همانند ساکنان شهرهای ساحل آناتولی یونانی بودند. دست کم این قضیه بیگانگانی بود که به دنیای یونانی می‌نگریستند.

آیا داریوش و جانشینان وی ایرانی‌ها را در درون امپراتوری، متعلق به ملتی واحد می‌پنداشتند؟ فرض بر این است که در طول دو قرن حکومت، گویش فارسی حاکمان در سراسر بخش ایرانی امپراتوری به عنوان زبان گفتاری "رسمی" گسترش یافت. بنابراین اتحاد خاص زبان و دین در میان ایرانیان پدید آمد و این برای یاد و خاطره بعدی امپراتوری بزرگ ایرانی مهم بود. با این حال، همه ایرانیان به لحاظ سیاسی به همان شیوه غالب و مرسوم سیاسی در آسیای غربی، تابع و فرمانگزار حاکمشان بودند. با آمدن اسکندر این پرسش پیش می‌آید که آیا چنین اتحاد و یکپارچگی ایرانی به دلیل تغییر سیاسی از بین رفت؟

در یک بخش از سرزمین پهناور ایران، آنچه ممکن است "ایران بزرگ‌تر" نامیده شود، وحدت و یگانگی زبان، دین و فرهنگ دست‌نخورده باقی ماند و آن در منطقه فارس، میهن و زادگاه هخامنشیان، بود. اسناد و مدارک گذشته از بین رفت، همانگونه که سرانجام یاد و خاطره حاکمان فردی امپراتوری گذشته از بین رفت. دین و فرهنگ در جاهای دیگر با تغییراتی تداوم یافت اما زمینه برای رشد و توسعه بیشتر زبان‌های محلی فراهم شد و دانش و شناخت فارسی در میان نخبگان کم‌رنگ گشت. سنت‌های کهن نخست با یونانی‌ها و سپس توسط مهاجمان چادرنشین از شرق و شمال شرق، تغییر یافتند اما رد پاهایی از آنها بر جای ماند. یاد و خاطره امپراتوری‌ای بزرگ، با عنوان "شاه شاهان" هنوز زنده بود چرا که این خاطره بر روی سکه‌های زده‌شده توسط برخی حاکمان متظاهر در ایران شرقی و آسیای مرکزی دیده می‌شد. با این حال، در قرن دوم عصر ما، با پیدایش "ادیان جهانی"، حتی تغییرات بزرگ‌تری در هویت پدید آمد، همانگونه که در بالا اشاره شد.

¹ Parthian

² Dorian

³ Ionian

⁴ Spartan

در قرن سوم، ساسانیان امپراتوری جدیدی بنیان نهادند که بیشتر سرزمین‌های ایران باستان غیر از سرزمین‌های واقع در آسیای مرکزی را در بر می‌گرفت. از آن جایی که دین در هویت فردی افراد از اهمیت زیادی برخوردار بود، اتحاد دولت و دین ضروری بود. بنابراین دین زردشتی دین ایران دوران ساسانی شد، همانگونه که مسیحیت دین امپراتوری روم بود. نارواداری به ویژگی دین دولتی تبدیل شد و شک و بدبینی اقلیت‌ها در پی آزار و سرکوب آنها گسترش یافت. از طریق نوشته‌های مسیحیان در امپراتوری ساسانی، بیشتر به زبان سریانی^۱ و نیز یونانی، می‌توان به آزار و سرکوب مسیحیان در ایران دوران ساسانی پی برد. سرنوشت زردشتی‌ها در امپراتور روم نامعلوم است اما می‌توان تصور کرد که حتی به صورت شدیدتری نسبت به اقلیت‌ها در دولت همسایه سرکوب و ریشه‌کن می‌شدند. سنت سیاسی کهن هویت به مثابه فرمانگزاری و تبعیت از پادشاه حاکم در هر دو امپراتوری تداوم یافت اما دین و فرهنگ همچنان به عنوان نشانگرهای مهم هویت در ایران و حتی آسیای مرکزی به حیات خود ادامه دادند.

گسترش زبان فارسی به عنوان زبان گفتاری و نوشتاری "رسمی" امپراتوری ساسانی به آن سوی مرزهای این دولت راه یافت زیرا بازرگانان و جهانگردان امپراتوری ساسانی دانش این زبان را گسترش دادند. باکتریا^۲ که گاهگاهی تحت حکومت ساسانیان بود، فارسی را به عنوان زبانی رسمی و دوم در کنار زبان‌های محلی تجربه کرد. به این دلیل است که باکتریا تنها منطقه در آسیای مرکزی است که به جای زبان باکتریایی خود زبان فارسی را پذیرفت. این فرایند پیش از فتوحات اعراب آغاز شد و این نشان می‌دهد که چرا بیرونی در قرن یازدهم در کتابش با عنوان "الاثار الباقیه عن القرون الخالیه" (گاه‌شناسی ملل باستان^۳)، می‌تواند تقویم‌ها و رسوم سغدی‌ها و خوارزمی‌ها، اما نه باکتریایی‌ها، را توصیف کند. خاطرات باکتریایی‌ها پیشتر با خاطرات فارس‌ها جایگزین شده بود که به نوبه خود بسیاری از عناصر بیرونی و بیگانه را جذب کرده بود.

در طول نیم‌هزاره حکومت سلوکی^۴‌ها و پارت‌ها، فرهنگ عامه و فرهنگ پارت‌ها، کوشان^۴‌ها، هفتالیان^۵ و دیگران با سنت‌های فارس‌ها آمیخته شد و آمیزه و ملقمه‌ای به وجود آورد که در شاهنامه فردوسی به ثمر رسید.

بنابراین هویت قومی ایرانیان را در دوران باستان می‌توان به شرح زیر خلاصه کرد: همواره خانواده گسترده مهم‌ترین و اساسی‌ترین عامل هویت در طول تاریخ بوده است. وفاداری قبیله‌ای پس از تشکیل امپراتوری هخامنشی رو به زوال گذارد هر چند که این روند زودتر شروع شده بود. با آمدن

^۱ Syriac

^۲. ناحیه‌ای که امروزه در شمال شرقی افغانستان قرار دارد (مترجم).

^۳ Seleucid

^۴ Kushan

^۵ Hephthalite

هخامنشیان، هویت سیاسی در ایران زودتر از هر جای دیگری، همراه با دین و زبان به عنوان بخش‌های این هویت فردی، اضافه شد. اما دین و زبان با وفاداری سیاسی به مثابه تبعیت از پادشاه حاکم همراه بود و اصالتاً اهمیت نداشت. کشورگشایی‌های اسکندر و پارت‌ها اتحاد سیاسی، نه اتحاد فرهنگی، ایرانیان را از هم پاشید. با این حال، سرانجام حتی این نیز از هم گسیخت و تنها بخش‌هایی از آن باقی ماند. تشکیل امپراتوری ساسانی زمینه نمود بیشتر جنبه‌های دینی و زبانی هویت و نیز تقویت هویت فرهنگی را فراهم نمود. برخی صاحب‌نظران ادعا کرده‌اند که هویت ایرانی تنها در زمان ساسانیان و تحت حکومت آنها با ایجاد و خلق امپراتوری ایران‌شهر هستی یافت. با این حال، درک آگاهانه ایرانی بودن با فرهنگ ایرانی یا فرهنگ‌های ایرانی وابسته به هم با درجات مختلفی، هرگز در میان ایرانیان از بین نرفت. به باور من، در ایران دوران ساسانیان تأکید روی هویت دولت-کلیسایی^۱ مهم بود اما نه به اندازه فرهنگ. از طرف دیگر، ایده دولت دین‌سالار مانند خلافت عرب در ایران وجود نداشت چرا که دین و دولت به لحاظ همکاری همانند بودند اما از سازمان مشابهی برخوردار نبودند. شاید متناقض باشد اگر گفته شود فتوحات اعراب برای نخستین بار از زمان هخامنشیان، ایرانیان را به دور هم جمع کرد و در پرتو اسلام زبان و ادبیات، هنر و تاریخ ایرانی جدید و یکپارچه‌ای امکان‌پذیر ساخت که فراتر از مرزهای ایران گسترش یافت. نمی‌توان گفت آیا این همیشه در طول تاریخ با درجات مختلفی اینگونه نبوده است زیرا شکوه و جلال ایران بزرگ‌تر همواره فرهنگ آن به ویژه شعر بوده است.

همانگونه که بارها اشاره کرده‌ام، در حد وسع و توانایی‌ام به عنوان رئیس نهادی حکومتی در ایران برای سال‌های زیادی، درباره داریوش و خشایار بیشتر از مطالعه کتاب‌ها یاد گرفته‌ام. به علاوه، همانگونه که گفته‌ام تاجیک‌ها، که در ترس زندگی می‌کنند ترس از اینکه توسط همسایگان ازبکشان جذب شوند و زبانشان را از دست دهند، نترسند زیرا زبان رودکی، فردوسی، رومی حافظ، سعدی و بسیاری دیگر همانند زبان شکسپیر و امثال وی از صفحه روزگار محو نخواهد شد. برخی بر این باورند که رسوم و فرهنگ به عنوان بخشی از کل نژاد بشر شناخته می‌شوند و آینده وحدت و یگانگی را با تنوع و گوناگونی متوازن خواهد کرد پس از آنکه رهبران تشنه قدرت در همه جا سرانجام در خواهند یافت که نمی‌توانند عقربه ساعت را به عقب بکشند. آنها ممکن است از طریق ترویج خشونت قومی و ملی‌گرایی زیانبار چند صباحی نفس راحتی بکشند اما نهایتاً پیروز و غالب نخواهند شد. آینده به جوانان آرمانخواه در سراسر جهان تعلق دارد که تمدن جدید آن را ایجاد خواهند کرد.

¹ church-state



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی